

حرفها، واژگها یا واژه‌ها یا گروههایی هستند که معنی مستقلی ندارند و فقط برای پیوند دادن گروهها یا کلمه‌ها یا جمله‌ها به یکدیگر یا نسبت دادن کلمه‌ای به کلمه‌ای یا کلمه‌ای به جمله‌ای یا نمودن نقش کلمه‌ای در جمله به کار می‌روند. حرفها به سه دسته تقسیم می‌شوند: حرفهای ربط^۱، حرفهای اضافه و حرفهای نشانه.

حرف ربط

حرف ربط، کلمه‌ای است که دو کلمه همگون یا دو عبارت یا دو جمله را به هم می‌پیوندد و آنها را همپایه و هم‌نقش می‌سازد و یا جمله‌ای را به جمله دیگر می‌پیوندد و دومی را وابسته اولی قرار می‌دهد:

الف) کاغذ و قلم را از روی میز برداشتم.

در این جمله «و» حرف ربط است و دو کلمه «کاغذ» و «قلم» را همپایه ساخته، به عبارت دیگر آنها را از جهت نقشی که در کلام دارند یکسان کرده است؛ چنان‌که هر دو برای فعل «برداشتتم» مفعول هستند و مثل این است که گوینده آنها را در دو جمله جداگانه همانند به کار برده باشد:

کاغذ	را از روی میز برداشتم.
قلم	را از روی میز برداشتم.

ب) گویند: دوستی با دوستانِ دوست، و دشمنی با دشمنانِ دوست شرط دوستی است.

در این جمله «و» دو عبارت «دوستی با دوستانِ دوست» و «دشمنی با دشمنانِ دوست» را همپایه ساخته است.

ج) کاغذ را از روی میز برداشتم و شروع به نوشتن کردم.

در اینجا، «و»، دو جمله مستقل را همپایه هم ساخته و آنها را به هم مربوط کرده است.

د) کاغذ را از روی میز برداشتم که بنویسم.

در اینجا «که» حرف ربط است و جمله «بنویسم» را به جمله «کاغذ را از روی میز برداشتم» وابسته کرده است. جمله وابسته (پیرو) را می‌توان به کلمه‌ای تأویل کرد و در جزء اجزاء جمله پیشین قرار داد:

کاغذ و قلم را از روی میز [برای نوشتن] برداشتم.

۱ - حرف ربط را «پیوند» نیز گفته‌اند و برخی این اصطلاح را بر «حرف ربط» برتری داده‌اند؛ اما از آنجا که در نزد دانش‌آموزان و دانشجویان، اصطلاح حرف ربط شناخته‌تر است ما اصطلاح اخیر را به کار بردیم.

۳-۸ ساختمان حرف ربط

حرف ربط از نظر ساختمان بر دو قسم است: ساده و مرکب.
مشهورترین حرفهای ربط ساده عبارتند از:

اگر، اما، باری، پس، تا، چون، چه، خواه، زیرا، که، لیکن، نه، نیز، و، ولی، هم، یا.

حرفهای ربط مرکب مجموعه‌ای از دو یا چند کلمه هستند که معمولاً یکی از آنها حرف ربط یا حرف اضافه ساده است و کلاً علاوه بر اینکه کار حرف ربط ساده را انجام می‌دهند، وظیفه «قیدی» هم در جمله ایفا می‌کنند، به عبارت دیگر بسیاری از حرفهای ربط مرکب هم کار حرف ربط ساده را می‌کنند و هم کار قید را:

همین که کاغذ و قلم را از روی میز برداشتم، شروع به نوشتن کردم.

«همین که» در اینجا علاوه بر اینکه جمله «کاغذ و قلم را از روی میز برداشتم» را پیرو و مربوط به جمله «شروع به نوشتن کردم» کرده، جانشین «قید زمان» هم هست. و از جهت معنایی به جای «همین که» می‌توان یک حرف ربط ساده و یک قید گذاشت:

همین که کاغذ و قلم را از روی میز برداشتم، شروع به نوشتن کردم.

کاغذ و قلم را از روی میز برداشتم / و / در همان لحظه / شروع به نوشتن کردم.

۴-۸ مهمترین حرفهای ربط مرکب عبارتند از:

آنجا که، آن‌گاه که، از آنجا که، از آن‌که، از این روی، از بس، از بس که، از بهر آن‌که، اکنون که، اگر چنانچه، اگرچه، الا این‌که، با این حال، باین‌که، با وجود این، بس که، به شرط آن‌که، به طوری که، بلکه، بنابراین، به هر حال، با آنکه، بی آن‌که، تا جایی که، چنانچه، چنانکه، چندانکه، چون که، در حالی که، در نتیجه، زیرا که، گذشته از این، مع هذا، مگر این‌که، وانگهی، وقتی که، وگرنه، هر چند، هرگاه که، هر وقت که، همان‌طور که، همان که، همین که، یا این‌که، یا که.

۵-۸ معنی و کاربرد حرفهای ربط ساده

حرفهای ربط ساده بیشتر در موارد زیر به کار می‌روند:

۶-۸ اگر؛

در معنی «چنانچه» و برای شرط به کار می‌رود:

در خانه اگر کس است یک حرف بس است . (مثل)

۷-۸ اقا؛

در معنی «ولی»، «لیک» و «ولیکن» به کار می رود :

اگرچه به ظاهر امر، ناکامی مداومی هم داشته اقا برد اصلی با او بوده است .
آل احمد (در خدمت و خیانت روشنفکران ، ص ۳۳۲)

۸-۸ باری؛

برای مختصر کردن سخن و به صورت قید اختصار به کار می رود ، و از این رو جزء حروفی می توان شمرد که نقش دوگانه دارند : هم پیوند و ربط برقرار می کند و هم قیدی است در معنی «خلاصه»، «القصه» «به هر حال»، «بالجمله»، «لامحاله» و ... :

... باری پس از آن همه زحمت و تلاش چیزی نصیب ما نشد .

گه پیرو کفریم و گهی رهبر دینیم باری چه توان کرد چنانیم و چنینیم .
(از انجمن آرا)

۹-۸ پس؛

وقتی حرف ربط است که به معنی «از این رو»، «در نتیجه» و «بنابر این» باشد :

گفت : روزهای سختی در پیش داریم . پس باید اندکی از مواد غذایی روزانه را ذخیره کنیم .
خوش است عمر دروغا که جاودانی نیست پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست .

سعدی

۱۰-۸ تا؛

وقتی حرف ربط است که در موارد زیر به کار رود :
الف) برای بیان غایت و به معنی «تا وقتی که»، «تا زمانی که» باشد :

تا همه مسأله ها را حل نکرد ، نخواید .

ب) در آغاز جملهٔ پیرو، برای بیان نتیجه :

کوشش کن تا موفق شوی !

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت پایدار.

سعدی

ج) به معنی «همین که» :

تا حقوق را دادند، قرض شما را می‌دهم.

د) برای شرط :

صحبت وصل می‌کنی، هستی من گروبری می‌شود این مبادله تا ندهی نمی‌دهم.

۱۱-۸ چون؛

وقتی حرف ربط است که در موارد زیر به کار رود :

الف) به معنی «هرگاه»، «اگر» :

چون شما بیایید من هم می‌آیم.

ب) برای بیان علت و سبب به معنی «به علت اینکه»، «به جهت اینکه» :

چون اکثریت حاصل نشد، جلسه را تعطیل کردند.

من در این جامعه ... نمی‌توانم منشأ اثر باشم، وجودم عاطل و باطل است، چون شاعرهای شما باید مثل خودتان باشند

هدایت (حاجی آقا، ص ۱۱۴)

ج) به معنی «وقتی که»، «همین که» :

چون به خانه آمدم، دیدم مهمان رسیده است :

چون دهان باز کند، می‌فهمم چه می‌خواهد بگوید.

۱۲-۸ چه؛

وقتی که دو جمله را به هم پیوند دهد و به معنی «زیرا» باشد، حرف ربط است و «چه» ی تعلیل نامیده می‌شود :

ای فرزند! هنر آموز، چه بی هنر همه جا خوار است.

ارسطو افراد را اصل می‌داند، چه هیأت اجتماعی ... بدون سعادت چگونه سعید تواند بود.

فروغی (سیر حکمت در اروپا، ص ۴۹)

و اگر به معنی «خواه» باشد «چه» ی تسویه نامیده می‌شود، در این صورت معمولاً تکرار می‌شود:

چه حرف بزنی، چه سکوت بکنی محکوم خواهی شد.

زر از بهر خوردن بود، ای پسر
برای نهادن چه سنگ و چه زر.

سعدی

دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب (مثل).

۱۳-۸ خواه؛

وقتی حرف ربط است که به معنی «چه» و مانند آن برای تسویه باشد و به طور مکرر به کار رود:

خواه امروز بیایی، خواه فردا، می‌توانی او را ببینی.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال.

سعدی

۱۴-۸ زیرا؛

برای تعلیل و در معنی «از این جهت که» و «به این سبب که» به کار می‌رود:

جلسه را تعطیل کردند، زیرا اکثریت نیامده بودند.

با کوه گویم آنچه از او پُر شود دلم
زیرا جواب گفته من نیست جز صدا.

مسعود سعد

۱۵-۸ که؛

وقتی حرف ربط است که:

۱- در جمله پیرو آید و آنرا به جمله پایه پیوندد، چون:

مردی که دیدی سرگذشت جالبی دارد.

در این عبارت دو جمله وجود دارد:

الف) مردی که دیدی (جمله پیرو)

ب) سرگذشت جالبی دارد. (جمله پایه)

در برخی از دستورهای پیشین «که» را در این مورد موصول گفته‌اند. ← ۱۶/۸

۲- وقتی که دو جمله را به هم پیوند دهد و برای تعلیل (علت آوردن) یا تفسیر و توضیح یا جز آن به کار رود:

هر روز به آزمایشگاه می‌رفتم که برای ادامه پژوهشها به کار پردازم.
هر روز راه خود را عوض مکن که به مقصد نخواهی رسید.
به شما می‌گویم که هر چه زودتر اقدام کنید.

۱۶-۸ حرف ربط تأویلی؛

«که» در برخی از جمله‌های بالا علاوه بر ربط ناظر به عملی دیگر نیز هست و آن این است که می‌توان با حذف آن، جمله مابعد را به مفردا (مصدر یا صفت) تبدیل کرد و جزئی از جمله پایه قرار داد. «که» را در این موارد «حرف ربط تأویلی^۱» نامیده‌اند:

پسری که می‌دود دانشجوی دانشگاه است.
یعنی: پسر دونده دانشجوی دانشگاه است.

و همچنین است در جمله‌ها و ابیات زیر:

می‌دانستم که شما نخواهید رفت. یعنی «نرفتن شما» را می‌دانستم.

جمله «شما نخواهید رفت» به «نرفتن شما» تأویل می‌شود که برای جمله پیشین مفعول قرار می‌گیرد.
از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید.

سعدی

یعنی: «از عهده شکرش بدر آمدن» از دست و زبان که [چه کسی] بر [می] آید.
عبارت مؤول (گشتاری) «از عهده شکرش بدر آمدن» نقش فاعل (ارتداد جزئی از جمله پیشین است.

میازار موری که دانه‌کش است. یعنی مور «دانه‌کش» [را] میازار؛ جمله «دانه‌کش است» مؤول به صفت «دانه‌کش» برای مور.

گاهی «که» جمله بعد را به مصدر یا صفتی تأویل می‌کند که برای ضمیر اشاره «این» یا «آن» و نظایر آنها «مرجع» به شمار می‌رود:

آنکه دایم هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد.

۱ - «مفرد» در اینجا یعنی غیر جمله؛ «شما نخواهید رفت» جمله است و «نرفتن شما» مفرد.
۲ - نخستین بار این نکته در دستور زبان فارسی تألیف سادروان دکتر ختیاپور مطرح شد. چاپ دوم، ص ۷۹

مرجع ضمیر «آن»، «دایم هوس سوختن ما کننده» است :
آن [= دایم هوس سوختن ما کننده] کاش می آمد ...

دوست نزدیکتر از من به من است
یعنی : و این (دوری من از وی) عجیتر .
وین عجیتر که من از وی دورم .
در این نوع جمله های تأویلی ، ضمیر اشاره به صفت اشاره تبدیل می شود ، و عبارت یا ترکیب مؤول ، موصوف صفت اشاره قرار می گیرد .

۱۷-۸

«که» بعد از صفت تفضیلی به جای «از» که حرف اضافه است به کار می رود :
به نزدیک من صلح بهتر که جنگ .

سعدی

زن خوش منس دلستان تر که خوب .

سعدی

← ۵۳/۸

۱۸-۸ لیکن؛

برای استدراک و بازیافت به معنی «اما» به کار می رود :

گفتی جسم او را در گوری مدفون ساخته اند ، لیکن گورها هرگز نتوانسته اند فکرها را در خود مدفون سازند .

قاضی (مهاتما گاندی ، ص ۲۳۱)

«لیکن» صورتهای دیگری نیز دارد : «لیک» ، «ولکن» ، «ولیکن» ، «لکن» و «ولی» :

نمی کنم گله ای ، لیکن ابر رحمت دوست
به کشتزار جگرتشنگان نداد نمی .

حافظ

بگفتا من گلی ناچیز بودم
ولیکن مدتی با گل نشستم .

سعدی

۱۹-۸ نه؛

برای نفی به کار می رود :

پایتخت افغانستان کابل است نه قندهار .

«نه» برای نفی و سلب اسناد از دو یا چند جمله نیز به کار می‌رود، در این صورت مانند «چه»، «خواه» و «هم» تکرار می‌شود:

نه شما آمدید، نه دوستانتان.

حالا همه چیز را به باد دادیم: نه دین داریم، نه آیین.

هدایت (حاجی آقا، ص ۱۰۱)

۲۰-۸ نیز؛

به معنی «هم» برای بیان اشتراک نسبت به کار می‌رود:

همه می‌آیند تو نیز بیا.

۲۱-۸ و؛

برای عطف به کار می‌رود و دو کلمه همجنس یا دو جمله یا دو عبارت را به هم می‌پیوندد. این کلمه در زبان فارسی قدیم اُ (o) و در زبان پهلوی او (u) و در فارسی باستان اوتا (utā) است. در تداول امروز نیز اُ تلفظ می‌شود: (حسن و حسین آمدند = حسن و حسین ...). واو عطف عربی که مفتوح است در این کلمه تأثیر گذاشته، این است که در فارسی نیز گاهی آن را مفتوح تلفظ می‌کنند حسن و حسین آمدند. و این حرف امروزه بین دو کلمه معمولاً به صورت «اُ» و بین دو جمله به صورت «و» و در آغاز جمله نیز (مخصوصاً در شعر) «و» [مفتوح] تلفظ می‌شود:

خداوندانِ کام و نیکبختی
چرا سختی خورند از بیم سختی؟!
سعدی (گلستان)

دیدم که نصیحت نمی‌پذیرد و دم گرم من در آهن سرد او اثر نمی‌کند.

سعدی

«و» در زبان محاوره، گاهی حذف می‌شود:

حسین با پدر مادرش به مسافرت رفته. کاغذ قلم را بیاور.

۲۲-۸ ولو (و+لو)؛ در معنی «اگرچه» و «گرچه»:

تکلیف فرزندی خود را چنان دیدم که ولو خطر جانی هم در میان باشد ...
جمال‌زاده (یکی بود یکی نبود، ص ۷۲)

۲۳-۸ ولی؛

برای استدراک و بازیافت در معنی «اما» و «لیکن» به کار می‌رود:

آب داریم، ولی برق نداریم.
از اینکه نمی‌توانست حروف ماشین شده تلگراف را بخواند، باز غصه‌اش شده بود، ولی این
غصه‌اش را زود فراموش کرد.

آل احمد (سه‌تار، ص ۱۱۹)

همه گویند، ولی گفته‌ی سعدی دگر است.

۲۴-۸ هم؛

به معنی «نیز» است:

ناراحت می‌شد و خودش هم نمی‌فهمید چرا.

آل احمد (سه‌تار، ص ۱۱۹)

«هم» برای اثبات و تأکید در دو جمله مکرراً می‌آید:

مارگزیده هم از مشروطه می‌ترسد و هم از استبداد.

دهخدا (چرند و پرند، مقالات، ص ۲۴۷)

هم خدا را می‌خواهد و هم خرما را. (مثل)

۲۵-۸ یا؛

در موارد زیر به کار می‌رود:

الف) برای تسویه و تخییر، یعنی وقتی که دو یا چند امر با هم مساوی باشند و قرار بر اختیار یکی از آنها باشد:

احمد یا حسین یکی بیاید.

یک التهاب درونی او را ناراحت می‌کند و ترسی یا خواهشی یا وحشت و هراسی و یا تمنا و آرزویی
او را در جذبۀ مخصوص خود فرو می‌برد.

آل احمد (سه‌تار، ص ۱۲۱)

ب) همراه با دو جمله که به «شرط» تأویل می‌شود:

یا بنشین یا برو . یعنی اگر نمی نشینی برو .

یا مکن با پیلبانان دوستی یا بناکن خانه‌ای در خورد پیل .

سعدی